

Research on new types of fallacies in the Holy Quran

Behnaz SadeghiGol*
Alireza Dehqanpour**

The fallacy is one of the most important ways of false reasoning and distortion in thinking. Realizing and discerning different types of fallacy keeps the human thought safe from gullibility and superficial comprehension. There are many types of fallacies and even expanding. Hence, it is necessary to enumerate the different fallacies often committed by an ignorant thinker (paralogist), and or a deceiver (philosophies). The punctuality of the verses in terms of debates and the emphasis of the Quran on showing the faces of the fallacy and the way of declaring and overcoming the aberrations indicate that the Holy Qur'an focuses on the style of dialogue in a debate. Reflecting on Qur'anic verses, there are defects in the disbelievers' discussions with divine prophets that can be categorized into already known fallacy types and some new types of fallacies discovered. In this regard, the whole verses studied and many fallacy cases extracted and classified into already known or unprecedented titles. The seven newly introduced titles are unlikelihood, truth and illusion, suspicion, tagging, existence and appearance, oaths, and self-complacency.

Keywords: The Holy Quran, fallacy, logic, reasoning.

* MA in Islamic Studies, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran. (Responsible Author) behnaz.goll@gmail.com

** Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran. dehqanpour@gmail.com

پژوهشی پیرامون انواع جدیدی از مغالطه در قرآن کریم

بهناز صادقی گل*

علیرضا دهقانپور**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۳۱

مقاله برای اصلاح به مدت ۲۵ روز نزد نویسندگان بوده است.

چکیده

مغالطه یکی از طرق مهم اشتباه در استدلال و تحریف در تفکر است. آشنایی با انواع مغالطه سبب می‌شود تا اندیشه انسان از زودباوری و سطحی‌نگری در برابر انواع خطاها در استدلال در امان بماند. انواع مغالطه‌ها، متعدد و قابل افزایش است و تشخیص و تکمیل انواع مغالطه، در علم منطق حائز اهمیت است. دقت در آیات قرآن کریم از حیث چگونگی طرح مناظره‌ها و تأکید قرآن بر نشان دادن وجه مغالطه و راه اظهار و غلبه بر مغالطات، بیانگر این مسأله است که قرآن کریم به سبک گفتگو در مناظره توجه دارد. با تأمل در آیات قرآن کریم، مغالطاتی در مناظرات کافران با پیامبران الهی دیده می‌شود که می‌توان آنها را در انواع متعددی طبقه‌بندی کرد و با دقت در آنها انواع دیگری از مغالطه را تشخیص داد و به شمار انواع مغالطه‌های موجود اضافه کرد. برای تشخیص انواع مختلف مغالطه‌ها ابتدا کل آیات، بررسی و انواع مغالطات مطرح در قرآن بررسی شد، سپس چند نوع مغالطه که می‌توانست در دسته‌بندی جدید یا متفاوتی قرار گیرد تحت عناوین ابداعی معرفی شد. در این راستا هفت نوع مغالطه ارائه می‌شود که عبارتند از: مغالطه‌های استبعاد، حقیقت و مجاز، ظن و گمان، بود و نمود، برجسب، سوگند و خودبرتری عقلی.

واژگان کلیدی

قرآن کریم، مغالطه، منطق، استدلال.

* کارشناس ارشد معارف اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

behnaz.goll@gmail.com

** استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

dehqanpour@gmail.com

طرح مسئله

ارزش و امتیاز اساسی انسان، داشتن اندیشه و تفکر اوست و هرچه اندیشمندتر باشد خصوصاً اگر به آن عمل نماید، به کمالات انسانی خویش، فعلیت بیشتری بخشیده است. همیشه امور با ارزش و پربهاء، در معرض خطرات جدی می‌باشند. اساسی‌ترین خطر اندیشه، انجام مغالطه در آن و باطل را در لباس حق پوشاندن است. مغالطه یکی از طرق مهم اشتباه در تفکر و استدلال بوده که موجب عدم رهایی از اسارت جهل مرکب است. غفلت از اشتباه و غلط در ماده و صورت استدلال و نیز مسائل خارج از استدلال، عقل بشر را از واقع‌بینی دور می‌کند؛ همان‌گونه که در پذیرش استدلال باید دقت کرد در رد آن نیز باید دقت کرد. باور نکردن هیچ‌چیز درست به اندازه‌ی باور کردن همه چیز ابلهانه است (وایت، ۱۳۹۵، ص ۹). لذا شناسایی انواع مغالطات در داشتن تفکر صحیح، لازم و ضروری می‌نماید (ضیاء، ۱۳۸۸، ص ۱۱۳). بعلاوه مسأله مغالطه با همه‌ی علوم دیگر نیز می‌تواند ارتباط داشته باشد زیرا در هر علمی، استدلال‌های مختلف وجود دارد.

انواع مغالطه زیاد است و مراجعه‌ی تفصیلی و دقیق به کتب منطقی، نشان می‌دهد که منطقدانان مسلمان ۳۱۰ قسم مغالطه را مشخص کرده‌اند (نبویان، ۱۳۸۵، ص ۱۰۹). البته انواع مغالطه محدود به این تعداد نیست و می‌تواند افزایش یابد (شریعتی سبزواری، بی‌تا، ص ۱۵۷). هرچه تعداد مغالطه‌های بیشتری شناخته و معرفی شود به همان میزان می‌توان از بروز خطا در استدلال جلوگیری کرد.

راجع به قرآن کریم این اطمینان هست که نه تنها با مغالطه سخن نگفته بلکه سخنان مغالطه‌ای مخالفان را نیز پاسخ گفته است. قرآن، سخنی استوار و بدون کژی و انحراف است: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» (زمر: ۲۸)؛ قرآنی است فصیح و خالی از هرگونه کجی و نادرستی. از این رو قرآن کریم از این حیث که هیچ‌گونه خطا و اشتباهی در آن راه ندارد، مناسب‌ترین متن برای بررسی این موضوع می‌باشد. قرآن کریم به سبک گفتگو در مناظره توجه دارد و به خوبی درصدد آشکارسازی و شناساندن آن است. دقت در آیات از حیث چگونگی طرح مناظره‌ها و تأکید قرآن بر نشان دادن وجه مغالطه در آن‌ها و راه اظهار و غلبه بر مغالطات، بیانگر این مسأله است که قرآن در باب آداب گفتگو و روش مناظره و کشف مغالطه کتابی مناسب روز است.

پس از مطالعه منطق و سیر در آثار اندیشمندان در باب مناظره و مغالطه، با تأمل در آیات قرآن، می‌توان مغالطاتی را در سخنان و مناظرات کافران و مخالفان با پیامبران الهی تشخیص داد که با دقت در آن‌ها به انواعی از مغالطات برخورد می‌شود که می‌توان آن‌ها را به‌طور مجزا و خاص تحت عناوین جدید دسته‌بندی کرد و به آن‌ها پرداخت.

برای تنظیم این نوشتار ابتدا کل آیات، بررسی و انواع مغالطات مطرح در قرآن استقراء شد سپس انواع محدودی از مغالطه که به نظر جدید و ابتکاری می‌آمد و یا می‌توانست زیرمجموعه‌ی جداگانه‌ای برای یکی از مغالطات شناخته شده و مطرح در آثار پیشین محسوب شود با نام‌هایی ابداعی پیشنهاد شد.

بررسی و شناخت انواع مغالطه در قرآن از چند جهت حائز اهمیت است:

اولاً؛ به طور عام، مؤید وجه علمی قرآن و تازگی آن در اعصار مختلف و به طور خاص نشانگر اهتمام قرآن به اسلوب مناظره و بیان دقایق آن است.

ثانیاً دقت در انواع مغالطه و چگونگی پاسخ قرآن کریم به هر مغالطه می‌تواند روشی برای پاسخگویی به آن نوع مغالطه را نیز مشخص کند.

ثالثاً از آنجا که پیش‌فرض‌ها و پیش‌دانسته‌ها و نیز علائق و انتظارات شخص می‌تواند در تفسیر متون دینی دخالت داشته باشد، (حاجی اسماعیلی؛ کمالوند؛ رحیمی، ۱۳۹۲، ص ۸۲) ممکن است در تفسیر قرآن عمداً یا سهواً استدلال‌های مغالطه‌ای اتفاق بیفتد که جز با شناخت و تشخیص انواع مغالطه‌ها نمی‌توان در جهت اصلاح آن اقدام کرد.

رابعاً پژوهش بر روی انواع مغالطه در قرآن از جهت دفاع از حقانیت آن نیز اهمیت دارد؛ زیرا برخی از شبهه‌هایی که به قرآن وارد می‌شود مربوط به موضوع مغالطه است که البته در بعضی موارد به این شبهه‌ها پاسخ داده شده است. به‌طور مثال در خلال یک مقاله به این شبهه که قرآن کریم در بیان رهنمودهای هدایتی خود دچار مغالطه تکرار می‌باشد، پاسخ داده شده است (ذوقی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۶).

پیشینه تحقیق

در باب انواع مغالطه کارهای زیادی صورت گرفته است. از جمله: «کتب ارغنون» ارسطو، «منطق الشفاء» و «الاشارات و التنبيهات» ابن سینا، «ساس الاقتباس» خواجه نصیرالدین طوسی، «مطالع الانوار» قاضی سراج‌الدین ارموی، «شمسیه» کاتبی قزوینی، کتاب «الامکنه المغالطه» و «شرح المغالطه» و کتاب «المغالطین» ابونصر فارابی. در هر کدام از کتب یادشده، تعدادی از انواع مغالطه بررسی شده است و همان‌گونه که گفته شد تعداد آن‌ها همچنان رو به افزایش است.

در این نوشتار متن قرآن کریم برای بررسی انواع مغالطه‌های دیگر مورد بررسی قرار گرفته است، زیرا مغالطه و شبهاتی در مورد اسلام و قرآن که برخی از آن‌ها نیز از نوعی مغالطه نشأت می‌گرفته‌اند، از ابتدای عصر نزول وجود داشته است. قرآن کریم بعضی از این موارد را بیان فرموده و به آن‌ها پاسخ داده است.

بنابراین در قرآن کریم انواعی از مغالطه وجود دارد که به صورت پراکنده در کتب مغالطه و یا کتب تفسیری به آن‌ها پرداخته شده است. علی‌اصغر خندان در کتاب «مغالطات» به بررسی تعدادی از انواع مغالطه‌هایی که در قرآن آمده است، در ضمن مثال برای انواع مغالطه، پرداخته است که البته در مورد چند نمونه از آن مثال‌ها مناسب‌تر به نظر می‌آید که تحت دسته‌بندی و عناوین جداگانه‌ای در نظر گرفته شوند. در کتاب «مناظره و تبلیغ» محمدباقر شریعتی سبزواری نیز به صورت کاملاً اجمالی تحت بعضی از انواع مغالطه به چند نمونه از آیات اشاره شده است. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ذیل بعضی آیاتی مانند آیه ۲۵۸ بقره به داشتن مغالطه یا مکر و فریب ناشی از مغالطه اشاره می‌کند. لذا از کتب تفسیری در تشخیص و شناخت انواع مغالطه می‌توان استفاده کرد.

۱. مفهوم‌شناسی مغالطه

خطاهای فکری و مغالطات را باید خاستگاه تاریخی پیدایش دانشی به نام منطق به شمار آورد. «مغالطه» هم منشأ پیدایش منطق است و هم ثمره و میوه‌ی آن (عارف، ۱۳۹۴، ص ۹). منطق، «قانون صحیح فکر کردن» است. منطق ابزاری است از نوع قاعده و قانون که مراعات کردن آن، ذهن را از خطای تفکر بازمی‌دارد تا نتیجه‌گیری غلط نشود (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۴۴). مغالطه در اصطلاح منطق، استدلالی است که واجد ارکان و شرایط استدلال به لحاظ ماده یا صورت و یا هر دو نباشد (منتظری مقدم، ۱۳۸۷، ص ۱۵۱). در علم منطق، مغالطه یکی از صناعات پنج‌گانه است چرا که گاهی هدف صرفاً اشتباه‌کاری و گمراه کردن مخاطب است. در این صورت یک غیر یقینی را به جای یقینی، و یا امر غیر مقبول را به جای مقبول و یا یک امر غیر ظنی را به جای امر ظنی قالب می‌زند، این را قیاس مغالطه یا سفسطه می‌نامند (شریعتی سبزواری، بی‌تا، ص ۱۵۴).

فارابی مغالطه را اموری می‌داند که ذهن را از ادراک آنچه می‌خواهد درک کند و از صواب منحرف می‌کنند و موجب می‌شوند تا باطل را حق بپندارد و در درک آنچه که می‌خواهد بداند، موضع باطل برایش ملتبس شود و لذا ناخودآگاه در دام آن بیفتد (فارابی، ۱۴۱۰، ق، ص ۱۰). از نظر ابن سینا، مغالطات برهانی عبارت از آن چیزی است که شبیه برهان است اما در واقع برهان نیست و در واقع مغالطه، غلط در برهان است و منظور آن چیزی است که حق نباشد (ابن سینا، ۱۳۷۳، ص ۲۵۶). در تعریف عام‌تر، مغالطه منحصر به استدلال نیست، بلکه به‌طور کلی، شکل غیرمعتبری از استدلال دانسته شده است.

به بیان دقیق‌تر، شکل‌هایی از استدلال که نتیجه‌ی آن تابع مقدمه یا مقدمه‌هایش نیست. تعریف عام‌تر و کلی‌تری نیز وجود دارد که در آن انواع خطاها و آشفتگی‌هایی که کم و بیش مرتبط با خطای در استدلال است نیز به معنای وسیع کلمه مغالطه نامیده می‌شود (خندان، ۱۳۹۶، ص ۲۳). باید توجه داشت که در تمام تعریف‌ها این نکته مفروض است که آگاهانه و غیرعمدی بودن یا غیر آگاهانه و سهوی بودن، تأثیری در تعریف مغالطه ندارد (خندان، ۱۳۹۶، ص ۲۴). امروزه هرگونه خطا و لغزش در تفکر و استدلال و بحث را مغالطه می‌نامند (شریعتی سبزواری، بی تا، ص ۱۵۶).

یکی از گزاره‌های مورد استفاده در مغالطه، «مشبهات» است. مقصود از «مشبهات» قضایایی است که به خاطر شباهت (در لفظ یا معنا) به قضایای یقینی یا مشهور، مورد قبول واقع می‌شود و به دلیل وجود این شباهت، مغالطه‌کننده می‌تواند کسی را که قدرت تمییز بین قضایای اصلی و مشابه را ندارد، به غلط اندازد و یا خود دچار اشتباه گردد (نبویان، ۱۳۸۵، ص ۱۱۳).

۲. انواع دیگری از مغالطه در قرآن

قرآن نه تنها در پیام‌های خود از مغالطه استفاده نکرده است بلکه مغالطه‌های مخالفان را اظهار و به شکل منطقی پاسخ داده است. هر کدام از مغالطه‌ها، مصداقی از خطا و انحراف از حق و خروج از معیارهای عقلی در عرصه‌ی اندیشه و تفکر هستند و در نتیجه شناخت و معرفی کامل‌تر و دقیق‌تر انواع مغالطه‌ها، به جهت‌دهی صحیح‌تر اصول تفکر کمک می‌کند. با توجه و دقت در آیات قرآن می‌توان به مغالطه‌های دیگری پی‌برد که در ادامه به معرفی آنها پرداخته می‌شود:

۲-۱. استبعاد

«استبعاد» مغالطه‌ای است که در مقام نقد اتفاق می‌افتد، وقتی که شخص بر ضد ادعایی که مخالف آن است به جای ارائه برهان و دلیل منطقی، به صرف استبعاد و دور از ذهن بودن مدعا، آن را تنها با اظهار تعجب رد کند. در این نوع مغالطه، شخص مخالف، بدون بیان دلیل و آوردن استدلال منطقی، تنها به صرف اینکه ادعای اظهار شده، دور از ذهن به نظر می‌آید آن را مردود و غیرقابل قبول می‌انگارد.

همیشه اثبات و نشان دادن درستی یک گزاره محتاج دلیل است، ابطال و نشان دادن نادرستی آن نیز به دلیل و برهان نیاز دارد و اگر شخص برای نشان دادن نادرستی آن، به جای استفاده از دلیل و برهان بر ضد مدعا، از ترفندهای غیرمنطقی استفاده کند تا نادرستی مدعای مورد بحث

را نشان دهد و یا میزان تأثیرگذاری و مقبولیت آن را کاهش دهد دچار مغالطه شده است (خندان، ۱۳۹۶، ص ۱۸۳).

یک نمونه از مغالطه مذکور در قرآن، درباره معاد است. قرآن وقتی سخن منکران معاد را نقل می‌کند، هیچ استدلالی در جهت رد آن، جز بعید شمردن و در پی آن تعجب از سوی منکران را بازگو نمی‌کند. قرآن در سوره قاف به مسأله معاد و اینکه مشرکین آن را امری بعید می‌پنداشتند اشاره می‌کند و می‌فرماید: «بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ» (قاف: ۲)؛ آن یعنی که از آن اندازشان کردی حق است، اما به آن ایمان نیاورده بلکه بعیدش دانستند و تعجب کردند که یک نفر از خود آنان به عنوان بیم‌رسان به سویشان گسیل شود.

عبارت «هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ» به مسأله بعث و بازگشت به سوی خدا است؛ می‌گویند مسأله معاد امری است عجیب، همچنان که آیه بعدش همین را تفسیر می‌کند (طباطبائی، ۱۳۶۳، ص ۳۳۸) و می‌فرماید کفار، بازگشت و زنده شدن دوباره انسان را امری بعید می‌شمردند و می‌گفتند: «أَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ» (ق: ۳)؛ «آیا هنگامی که مُردیم و خاک شدیم (دوباره به زندگی بازمی‌گردیم)؟! این بازگشتی بعید است».

استفهام در آیه، استفهام تعجیبی است، یعنی استفهامی که منظور از آن به شگفت واداشتن شنونده است. جواب «اذا» حذف شده تا اشاره کند به اینکه آن‌قدر عجیب است که اصلاً گفتنی نیست، چون عقل هیچ صاحب عقلی آن را نمی‌پذیرد. آن‌وقت گویا گوینده‌ای به ایشان می‌گوید: از چه چیزی تعجب می‌کنید؟ در پاسخ می‌گویند آخر این برگشتن، برگشتنی باورنکردنی است و عقل آن را نمی‌پذیرد و زیر بار آن نمی‌رود (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۵۰۶). قرآن در آیه‌ی بعد در جواب این مغالطه سخن آنان و استبعادشان نسبت به بعث و رجوع را رد می‌کند (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۳۳۹) و با روش همیشگی‌اش، منطق پیشه کرده و با ارائه جلوه‌هایی از قدرت خدا درصدد برطرف کردن استبعاد آنان برمی‌آید: «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ» (ق: ۵-۴).

استبعاد آنان برای این است که می‌پندارند وقتی بدن شخص میت پوسید و پراکنده شد و از بین رفت، چگونه دوباره اجزاء جمع می‌شوند و به هم می‌پیوندند؟ خدا می‌فرماید ما می‌دانیم آنچه را که زمین از بدن آنان کاسته و پوسانده است. نزد ما کتاب و نوشته‌ای است که همه چیز را ضبط می‌کند و نگه می‌دارد. آنان حق را تکذیب می‌کنند بدون اینکه دلیلی داشته باشند.

در آیات بعدی با آوردن آیات آفاقی از راه تدبیری که در خلقت آسمان‌ها و آراستن آن با ستارگان و در خلقت زمین به کار برده و آن را گسترده و کوه‌های ریشه‌دار در آن جایگزین



ساخته گیاهان نر و ماده در آن رویانیده و نیز به اینکه آب را از آسمان فرستاده و ارزاق بندگان را تأمین نموده و زمین را با آن آب زنده کرده است، علم و قدرت او را اثبات می‌کند (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۳۳۷).

همچنین می‌فرماید: «أَفَعَيَّبْنَا بِالْخُلُقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (قاف: ۱۵) آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش رستاخیز نباشیم)؟ ولی آنها (با این همه دلایل روشن) باز در آفرینش جدید تردید دارند. آن خدایی که قادر بود عالم را بدون الگو و برای اولین بار خلق کند، قادر است که در نشئه‌ای دیگر با خلقتی جدیدش بیافریند، و همان علمی که در خلقت نخستین داشت، در خلقت دوم نیز دارد، چون هر دو در خلقت مثل هم هستند، وقتی برایش یکی از این دو خلقت ممکن باشد، دومی هم ممکن است، و برای خلقت دومش مانند اولش نمونه‌ای نمی‌خواهد (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۳۴۵). در واقع قرآن کریم دلیل شگفتی و استبعاد آنان را ریشه‌یابی کرده و برطرف می‌سازد تا اگر دلیل تعجب و استبعادشان، جهل به عالم یا قادر بودن خداوند است برطرف شود. (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۳۴۰)

نمونه دیگری از این مغالطه را در آیه ۶۷ سوره نمل می‌توان دید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاءُنَا أَوْ إِبْنًا لَمْ نُحْرَجُونَ؟» و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: آیا وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم، آیا زنده از گور بیرون آورده می‌شویم؟

به نظر کفار، تبدیل شدن خاک به آدم بسیار عجیب می‌آمد به همین دلیل قدرت حق را منکر شدند در صورتی که خداوند نمونه عملی آن را در دنیا در موارد بسیاری نشان داده است. مانند جریان حضرت ابراهیم (ع) و کشتن و زنده کردن چهار پرنده (بقره: ۲۶۰) و داستان عزیز پیامبر و زنده شدنش بعد از مرگ صدساله (بقره: ۲۵۹) و داستان گاو بنی اسرائیل و زنده شدن قاتل (بقره: ۷۳) و قضیه هفتاد نفری که با حضرت موسی (ع) به کوه طور رفتند و پس از مردن دسته‌جمعی، زنده شدند. جریان معاد هم مثل موارد فوق است. کدام‌یک از کارهای الهی مورد تعجب نیست؟ چرا معاد را از تعجب، انکار کنیم؟ (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۱۷۴).

خداوند قادر متعال به همین نحوی که از خاک خلق فرمود قادر است دوباره نیز از خاک خلق کند. «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید. (یس: ۷۹)

نویسندگان در باب مغالطات از مغالطه‌ای با نام «توسل به جهل» نام برده‌اند. در این مغالطه، شخص ادعا می‌کند که یک گزاره درست است به این دلیل که نادرستی آن را نمی‌دانیم و نادرستی آن اثبات نشده است و یا برعکس، از جهل به درستی یک گزاره، نادرستی آن را نتیجه می‌گیرد.

از نظر منطق، هر گزاره، مادام که درستی یا نادرستی آن اثبات نشده باشد، نه درست است و نه نادرست (خندان، ۱۳۹۶، ص ۱۳۰). مغالطه «استبعاد» نزدیک به مغالطه «توسل به جهل» است ولی با آن تفاوت‌هایی دارد از این رو می‌توان از آن جداگانه و با نام دیگری یاد کرد. از توضیح مغالطه استبعاد می‌توان به تفاوت آن با مغالطه «توسل به جهل» پی برد. در مغالطه‌ی «توسل به جهل» لازم نیست استبعاد و تعجب باشد بلکه همین که دلیلی بر مدعا نبود کافی است تا تلقی بطلان شود ولی در مغالطه استبعاد، بعید شمردن ادعا، مقوم این مغالطه است. به عبارت دیگر، در مغالطه «توسل به جهل» نبود دلیل بر مدعا، دلیل بطلان مدعاست ولی در مغالطه استبعاد، بعید بودن مدعا، دلیل بر بطلان مدعاست. پر واضح است که بین نبود دلیل و بین استبعاد فرق است و همین کفایت می‌کند برای برشمردن این مغالطه به عنوان یک نوع مستقل از انواع مغالطات.

تفاوت دیگر این دو مغالطه این است که در مغالطه «توسل به جهل» دلیلی بر ادعا نیست ولی در مغالطه استبعاد ممکن است دلیل باشد اما فرد مخالف، علی‌رغم وجود دلیل، به سبب بعید بودن مدعا، آن را رد می‌کند. علاوه بر آن، خاستگاه و منشأ استبعاد و تعجب، امری روان‌شناختی است که مربوط به احساس فرد است ولی ادعای نبود دلیل، امری معرفت‌شناختی است. البته اساساً مغالطه امری منطقی و معرفتی است ولی سخن در منشأ گرایش به این نوع خاص از مغالطه است. مغالطه‌ها از این نظر با هم تفاوت دارند مانند اینکه گاهی ترس باعث می‌شود استنتاج متفاوت باشد از وقتی که عامل ترس وجود ندارد. پس این دو مغالطه را می‌توان مربوط به دو طبقه متفاوت از دسته‌بندی مغالطات دانست.

۲-۲. حقیقت و مجاز

گاهی از واژه‌ها مجازاً طوری استفاده می‌شود که معنایی غیر از معنای حقیقی خود دارند. در صورتی که قرینه‌ای در کلام وجود داشته باشد که بتواند این مفهوم را به مخاطب برساند که در غیر معنای حقیقی خود به کار رفته است ایرادی ندارد و جزو صنایع ادبی محسوب می‌شود ولی در غیر این صورت، مغالطه از نوع تبیین‌های مغالطی پیش می‌آید. این نوع مغالطه در کتب مربوط به مغالطات وارد نشده است اما در قرآن و در کلام نمرود دیده می‌شود.

به عنوان نمونه حضرت ابراهیم (ع) در معرفی پروردگار می‌گوید: «خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.» در این جا واژه‌های «زنده می‌کند» و «می‌میراند» در معنای حقیقی خود به کار رفته است. نمرود برای این که امر را بر حاضران مشتبه کند و برای معارضه با حضرت ابراهیم (ع)، با استفاده از معنای مجازی این کلمات مغالطه کرد و گفت: «أَنَا أَحْيِي وَ أُمِيتُ».



علامه طباطبائی در *المیزان*، ذیل تفسیر این آیه می‌نویسد:

«اگر نمرود کلام آن جناب را به همین معنا می‌گرفت دیگر نمی‌توانست پاسخی بدهد و لیکن مغالطه کرد و حیات و موت را به معنای مجازی آن گرفت و یا به معنایی اعم از معنای حقیقی و مجازی، چون کلمه «احیاء» همان‌طور که بر زنده کردن موجودی بی‌جان چون جنین در رحم و نفخه روح در او اطلاق می‌شود همچنین بر نجات دادن انسانی از ورطه مرگ نیز اطلاق می‌گردد و همچنین کلمه «اماته» همان‌طور که بر میراندن - که کار خدا است - اطلاق می‌شود، همچنین بر کشتن با آلت قتاله نیز اطلاق می‌گردد و لذا نمرود دستور داد دو نفر زندانی را آوردند، یکی را امر کرد تا کشتند و دیگری را زنده نگه داشت و سپس گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم و به این وسیله امر را بر حاضرین مشتبه کرد».

حضرت ابراهیم(ع) بهتر دیدند برای مقابله با این مغالطه به جای توضیح آن، استدلال دیگری به کار ببرند تا نمرود با مغالطه نتواند آن را به شخص خود نسبت دهد: «قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (بقره: ۲۵۸)؛ ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد؛ (اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان هستی تویی) خورشید را از مغرب بیاور! در اینجا آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند. در مواجهه با چنین مغالطاتی اولاً باید تا حد امکان طوری سخن گفت و استدلال آورد که جای رخنه نداشته باشد؛ (احزاب: ۷) ثانیاً باید با حلم و شکیبایی با منطق و بدون پرخاش به پاسخ درخور اقدام کرد.

شاید در ابتدا چنین به نظر آید که مغالطه «حقیقت و مجاز» همان مغالطه «معنای تحت‌اللفظی» یا مغالطه «اشتراک لفظی» است ولی با دقت در تعاریف، می‌توان بین آنها تفاوت قائل شد:

مغالطه «معنای تحت‌اللفظی» این است که کسی از کلماتی استفاده کند که به‌طور متعارف معنای خاصی از آن فهمیده می‌شود، اما در هنگام ضرورت از آن معنا عقب‌نشینی کرده و به یک معنای تحت‌اللفظی از کلمات متوسل شود. در واقع شخص از اختلاف معنای تحت‌اللفظی و معنای متعارف، برای فریب مخاطب خود استفاده کند(خندان، ۱۳۹۶، صص ۲-۲۴۱).

تفاوت دیگر مغالطه «حقیقت و مجاز» با مغالطه «معنای تحت‌اللفظی» این است که در مغالطه «حقیقت و مجاز» لفظی را که در معنای حقیقی به کار رفته است بدون قرینه و به غلط، حمل بر معنای مجازی کنند؛ ولی در مغالطه «معنای تحت‌اللفظی» لفظی را که معنایی اصطلاحی یا عرفی

دارد بر معنای تحت الفظی حمل کنند در این تعریف کاری به حقیقت یا مجاز بودن ندارند چه بسا هر دو معنای حقیقی باشند اما یکی معنای رایج و دیگری غیر رایج باشد. در مغالطه «حقیقت و مجاز» باید یکی از معانی، معنای حقیقی باشد و دیگری مجازی، آنگاه مجازی را به غلط بر مراد گوینده تحمیل کنند.

مغالطه «اشتراک لفظی» از این حقیقت ناشی می‌شود که در تمام زبان‌ها بیشتر الفاظ و کلمات بیش از یک معنا دارند و می‌توان هر کلمه را به معانی گوناگونی به کار برد. البته اگر شخص به اختلاف معنای یک لفظ در موارد گوناگون استعمال آن آگاه باشد و با شواهد و قرائنی منظور خود را از معنی لفظ به کار رفته مشخص می‌سازد مغالطه‌ای اتفاق نمی‌افتد اما اگر به تعدد معنای یک لفظ توجه نشود به طوری که موجب استنتاج یک امر خطا شود مغالطه اشتراک لفظ رخ داده است (خندان، ۱۳۹۶، صص ۶-۴۵).

تفاوت دیگر مغالطه «حقیقت و مجاز» با مغالطه «اشتراک لفظی» این است که در مغالطه «اشتراک لفظی» یک معنایی که مراد گوینده از لفظ است، رها می‌شود و معنای دیگر که مراد او نیست از لفظ اراده می‌شود این دو معنا، هر دو به اشتراک لفظی، معنای حقیقی لفظ هستند اما در مغالطه «حقیقت و مجاز» یکی از معانی، حقیقی است و دیگری مجازی.

۳-۲. گمان و یقین

واژه «ظن» در قرآن معانی و کاربردهای مختلفی از جمله حدس و گمان، علم و یقین، گمان جاهلیت، یقین و اعتقاد قلبی و... دارد (توانایی و بهاء‌الدینی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۷). در اینجا معنای «احتمال و گمان» مد نظر است و یقین از ماده «ی ق ن» به معنی علم و زوال شک است. گاه نیز یقین به معنی ظن و گمان استعمال می‌شود چنان‌که ظن نیز گاه به معنی یقین می‌آید (جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۲۱۹).

منظور از مغالطه‌ی گمان و یقین، به کارگیری یکی از این دو به جای دیگری است. گاهی با گمان معامله یقین می‌شود گاهی به یقین خود شک می‌کنند. این هر دو مغالطه است. اولی نوعی ادعای بدون استدلال است به این معنا که شخص با توسل به احتمال و یا توهم به جای ادله‌ی منطقی و عقلی و علمی از مدعیات خود دفاع کند. قرآن می‌فرماید: «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنُّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (نجم: ۲۸)؛ آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی‌پایه پیروی می‌کنند با اینکه «گمان» هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند.

قرآن کریم در مورد عوام یهود می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (بقره: ۷۸)؛ و بعضی عوام یهود که خواندن و نوشتن هم ندانند تورات را جز آمال باطل

خود نپندارند و تنها پای‌بند گمان و خیالات خام و بیهوده خویش هستند. آن‌ها از محتوای کتاب آسمانی خبر نداشتند و با آرزو و خیال زندگی می‌کردند. آنها فکر می‌کردند که یهود، نژاد برتر و فرزند و محبوب خدا است و به جهنم نمی‌رود و اگر مجازاتی هم برای آنان باشد، چند روزی بیشتر نیست. قرآن می‌فرماید این توقعات و انتظارات بر مبنای گمان است و هیچ مبنای علمی و عقلی ندارد (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۴۵).

می‌توان گفت آنان (عوامان یهود) برای ادعاهای خود مبنی بر نژاد برتر بودن و به جهنم نرفتن تنها بر ظن و گمان خود استدلال می‌کردند و از این جهت دچار مغالطه ظن و گمان بودند. روش مقابله با این مغالطه یادآوری این مطلب است که از ظن و گمان، علم یقینی حاصل نمی‌شود و هم‌چنین باید پاسخ مستدل و منطقی از طرف مقابل درخواست شود.

حالت دوم این مغالطه در مقام نقد اتفاق می‌افتد. شخص یک مسأله علمی و یقینی را با ظن و گمان، مطرح می‌کند تا آن را زیر سؤال ببرد. این مغالطه در سوره جاثیه مشهود است: «وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْرُ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ» (جاثیه: ۳۲)؛ و چون گفته شد: وعده خدا راست است و شکی در رستاخیز نیست، گفتید: ما نمی‌دانیم رستاخیز چیست. جز گمان چیزی نیست و ما یقین نداریم. معنای اینکه کفار گفتند «ما ندری ما الساعه» این است که معنای این حرف برای ما نامفهوم است، با اینکه اهل فهم و درایت بودند. پس این تعبیر کنایه است از اینکه این حرف اصلاً حرف غیر معقولی است، چون اگر معقول بود ما می‌فهمیدیم و معنای اینکه گفتند: «إِنَّ نَظْرُ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ» این است که این دعوی شما چیزی است که ما بدان یقین نداریم، بلکه تنها درباره آن گمانی داریم، گمانی که نمی‌توانیم به آن اعتماد کنیم. پس اینکه می‌گفتند: «ما ندری ما الساعه» زشت‌ترین لجبازی را در برابر حق داشتند (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۱۷۹).

در قرآن کریم مصادیق زیادی بر این معنا تأکید دارد که کفار در بسیاری از موارد به دلیل عناد و لجبازی ابراز شک می‌کنند نه اینکه واقعاً در تردید باشند چه آنکه راه‌های برون‌رفت از شک و تردید با دلایل قاطع و براهین مسلم وجود داشت. علامه طباطبائی ذیل آیه ۸ سوره ص توضیحی دارد. آیه می‌فرماید: «أَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ» (ص: ۸)؛ آیا از میان همه ما وحی بر او نازل شده است؟ بلکه آنها از وحی من در تردیدند و هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند.

توضیح علامه این است که جمله «بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ» اعراضی است از اعراض قبلی و معنایش این است که انکار قرآن از ناحیه مشرکین و ایمان نیاوردن آنان به حقانیت آن، ناشی از

شکی نیست که نسبت به آن داشته باشند بلکه ناشی از روح سرکش و استکباری است که دارند. این روحیه باعث شده است که به حقانیت قرآن اعتراف نکنند، هرچند نسبت به آن یقین داشته باشند و این سرکشی را همچنان ادامه می‌دهند تا وقتی که عذاب را بچشند.

روایت معروف باب استصحاب که می‌فرماید: «لاینقض الیقین بالشک» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۳۵۲) به همین مغالطه مربوط می‌شود. این قاعده بیان می‌کند یقین خود را با شک ابطال نکن. یعنی شک را به جای یقین قرار مده؛ یعنی اگر شخص به مسئله‌ای شک و گمان پیدا کرد در صورتی که سابق به آن یقین داشت باید بنا را بر یقین بگذارد و از این طریق از سردرگمی و حیرانی رهایی یابد.

۲-۴. بود و نمود

مراد از بود، همان واقعیت و باطن شیء است در مقابل نمود که ظاهر و پدیدار شیء است. مغالطه بود و نمود این است که نمود را جای بود گذاشته و یا احکام نمود را به بود سرایت داد. قضاوت باطن از روی ظاهر از همین سنخ مغالطه است. حس‌گرایی و تجربه‌گرایی (یعنی نفی هر واقعیتی غیر از آنچه به حس می‌آید) از همین قبیل است. بسیاری از گزاره‌ها تک وجهی نیستند و علاوه بر بعد ظاهری از بعد باطنی نیز برخوردارند و یا فقط بعد باطنی یا ماوراءطبیعی و فراحسی دارند. در این صورت اگر شخص با استدلال به بعد حسی و مادی و دنیوی، بخواهد وجه باطنی ادعای مطرح شده را رد کند، دچار مغالطه بود و نمود در مقام نقد شده است و یا در حالت دیگری که گزاره فقط جنبه باطنی داشته باشد اگر شخص مخالف، با استدلال بر اینکه این گزاره، حسی نیست و به صورت ملموس نمی‌توان آن را اثبات کرد بخواهد ادعا و گزاره مطرح شده را رد کند، این مغالطه اتفاق افتاده است.

در سوره بقره همین مغالطه را می‌توان دید. قوم بنی‌اسرائیل صریحاً به موسی گفتند: تا خدا را آشکارا و با همین چشم نبینیم هرگز ایمان نخواهیم آورد. «وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (بقره: ۵)؛ این درخواست، ممکن است به خاطر جهل آنها بوده باشد چرا که درک برخی افراد، فراتر از محسوساتشان نیست حتی می‌خواهند خدا را با چشم خود ببینند (مکارم، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۲۵۷). قوم بنی‌اسرائیل در مقام نقد ادعای حضرت موسی (ع) مبنی بر وجود خداوند، گفتند قبول این ادعا، مشروط به مشاهده حسی است و اگر نتوان به صورت محسوس، خدا را مشاهده کرد پس ادعای وجود خداوند مردود است.

در اینجا مغالطه بود و نمود رخ داده است؛ زیرا فقط با این استدلال که گزاره‌ی ادعا شده به صورت حسی قابل اثبات نیست، مردود شمرده شده است.



در قرآن کریم در موارد متعددی، وجه و بعد باطنی و معنوی قضایا تذکر داده شده است. در جایی می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم: ۷) از زندگی دنیا، ظاهری را می‌شناسند و حال آنکه از آخرت غافلند». بیشتر مردم ظاهر و صورتی از زندگانی دنیا و زخارف آن می‌بینند و از معنی و باطن آن که آخرت است در غفلت هستند و به فکر آن نیستند لذا هر چه می‌کنند برای تحصیل دنیاست و در تشخیص منافع و مضار آن با عقل و هوش و فراست و جدیت فعال هستند ولی در امور اخروی جاهل و نادان و سست‌عنصر و سهل‌انگارند (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۲۴۵).

در جای دیگر، قرآن موعظه می‌کند: «وَلَا تُؤَدُّنَّ عَيْنِيكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِيَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ» (طه: ۱۳۱)؛ و هرگز چشمان خود را به نعمت‌های مادی، که به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، می‌فکن! اینها شکوفه‌های زندگی دنیا است؛ تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است. در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُورِ» (آل عمران: ۱۸۵)؛ و این زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.

مغالطه بود و نمود را شاید بتوان نوعی از مغالطه کنه و وجه دانست ولی به دلیل ویژگی خاصی که دارد می‌توان آن را به عنوان مغالطه‌ای جداگانه مطرح کرد. در مغالطه کنه و وجه، خطای اصلی این است که صفت شیء، که وجهی از وجوه آن است به جای ذات و کنه آن در نظر گرفته شود، به عبارت دیگر شخص هنگام مواجهه با یک صفت از یک پدیده گمان می‌کند که ذات و کنه وجود پدیده‌ی مورد نظر چیزی نیست جز همان صفت (خندان، ۱۳۹۶، ص ۶۹).

در مغالطه بود و نمود، پیدایی و پنهانی نقش اساسی دارد و جزء مقوم مغالطه محسوب می‌شود. در این مغالطه تنها وجه ظاهر شیء دیده می‌شود و وجه پنهان و باطن آن نادیده گرفته می‌شود و شیء خلاصه می‌شود در ظاهر آن. این مغالطه هم‌ارز است با ظاهرینی، سطحی‌نگری، مادی‌نگری، غفلت از وجه معنوی شیء، انکار غیب و آخرت.

۲-۵. برچسب

این مغالطه در مقام نقد اتفاق می‌افتد. خیلی اوقات افراد به دلیل این‌که قادر نیستند به صورت منطقی و مستدل با طرف مقابل بحث کنند، با حمله کردن لفظی به شخصیت یا تفکر وی با او مقابله می‌کنند و با برچسب زدن به او سعی می‌کنند سخن و استدلالش را زیر سؤال ببرند.

تفاوت این مغالطه با مغالطه اهانت در این است که در این مغالطه، شخص مخالف در مقام نقد به شخص مدعی توهین نمی‌کند بلکه یک ویژگی یا خصیصه‌ای را به او نسبت می‌دهد که شخصیت و در نهایت صحت ادعایش را زیر سؤال ببرد و از تأثیر آن بکاهد. قرآن می‌فرماید

کافران به دلیل تکبرشان سخن پیامبر(ص) را نمی‌پذیرفتند و به پیامبر(ص)، مجنون، کاهن و ساحر می‌گفتند: «إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَنَأْتِيكُمْ بِهِ بِآيَاتٍ لَّيِّنٍ لِّشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» (صافات: ۳۷-۳۵)؛ آنان که هرگاه برایشان «لا اله الا الله» گفته می‌شد، تکبر می‌ورزیدند و می‌گفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟

هم‌چنین قرآن کریم می‌فرماید وقتی حضرت نوح(ع) به آنان گفت: «ای قوم من! (تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست؛ اشراف قومش به او گفتند: «ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم!»، حضرت نوح(ع) اتهامات را از خود دور کرده و سخن را به مسیر اصلی باز می‌گرداند و می‌فرماید: «ای قوم من! هیچ‌گونه گمراهی در من نیست؛ ولی من فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیان هستم؛ رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و خیرخواه شما هستم و از خداوند چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید (اعراف: ۶۳-۵۹). در واقع این آیات روش پاسخ‌گویی به این نوع مغالطه را آموزش می‌دهد. روش مقابله با چنین مغالطه‌ای پیدا کردن ریشه‌ی جهل و آشکار کردن آن با زبان واضح و لین است و اینکه خود را از اتهام طرف مقابل تبرئه کند. می‌توان با حفظ آرامش و با سعه‌ی صدر از خود دفاع کرد و سخن را به مسیر اصلی بحث بازگرداند و ادامه داد. در آیات زیادی می‌توان شاهد استفاده از این مغالطه بود (اعراف: ۶۷-۶۶ و ۷۵).

مغالطه برچسب هرچند بی‌شبهت با مغالطه «مسموم کردن چاه» و مغالطه «شخص‌ستیزی» نیست اما با آن دو متفاوت است. مغالطه مسموم کردن چاه چنین است که کسی ادعایی کند و برای جلوگیری از اعتراض و مخالفت دیگران صفت مذمومی را به مخالفان آن ادعا نسبت دهد و به این ترتیب، همه‌ی آنان را قبل از اینکه سخنی گفته باشند در جای خود بنشانند(خندان، ۱۳۹۶، ص ۱۲۶). در مغالطه شخص‌ستیزی، اظهارات شخص را با حمله به خود شخص و نه اظهارات او، نفی یا انکار می‌کنند. در واقع هدف از این مغالطه، گریز از مسئولیت پرداختن منطقی به یک اظهار است و روش آن، سعی در بی‌اعتبار نمودن گوینده است (Kelley, 1949, p 113). در تفاوت این آنها می‌توان گفت:

اولاً مغالطه برچسب در مقام نقد یک استدلال از سوی مخالف ادعا، بر گوینده ادعا وارد می‌شود ولی مغالطه «مسموم کردن چاه» و مغالطه «شخص‌ستیزی» در مقام ادعای بدون استدلال و از سوی گوینده ادعا طرح می‌شود.

ثانیاً در مغالطه «مسموم کردن چاه» و مغالطه «شخص‌ستیزی» از صفات مذموم استفاده می‌شود اما در مغالطه برچسب لزوماً از صفات مذموم یا توهین‌آمیز استفاده نمی‌شود آنچه در مغالطه برچسب شرط است استفاده از صفتی است که با آن بتوان ادعای گوینده را زیر سؤال برد

هرچند آن صفت، مذموم و منفی نباشد؛ مثلاً به مادری که تیزهوشی فرزندش را ادعا می‌کند بگویند تو مادرش هستی؛ یعنی با برچسب «حب فرزند» ادعایش را زیر سؤال ببرند.

۲-۶. سوگند

طبیعت و سرشت انسان اقتضا می‌کند که خبری که می‌شنود یا وعده‌ای که به وقوع می‌پیوندد مورد تأکید قرار گیرد؛ از کلام گوینده‌ای که برای او سخن می‌گوید اطمینان یابد و خود نیز به شنونده خویش اطمینان بخشد و این نیاز به تأکید و اطمینان، مردم را به ایجاد قسم فراخواند (خرقانی، ۱۳۸۰، ص ۴۱). سوگند، کاربردهای خاصی دارد و یکی از ابزارهای پیوند و تحکیم روابط اجتماعی محسوب می‌شود؛ به طوری که اگر انسان‌ها به سوگندهای خود پایبند باشند، باعث ایجاد اعتماد و استواری در روابط اجتماعی خود می‌شوند.

خداوند در آیات ۶۲ تا ۶۴ سوره توبه، توجه انسان به عذاب آخرتی را مانع سوگند دروغ می‌داند و می‌فرماید که این توجه موجب می‌شود تا شخص، حاضر نشود برای رضایت مردم و یا دستیابی به اهداف زودگذر دنیا رضایت خدا و رسول (ص) را به کناری گذارد و برخلاف مفاد سوگند خویش عمل کند. علامه طباطبائی در المیزان بیان می‌کند:

«سوگند آن است که خبر یا انشا را به چیزی که دارای شرافت و آبروست به جهت ارج و اعتباری که دارد پیوند داده، مقید کنیم، به گونه‌ای که اگر خبر درست نباشد و در انشا، امر یا نهی امثال نشود، کرامت و شرافت آن چیز لطمه بخورد و باطل شود» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۲۴).

سوگند در اصل از انشائیات محسوب می‌شود؛ یعنی قضیه‌ای در خارج نیست که قسم، حکایتگر وقوع یا عدم وقوع آن باشد، بلکه گوینده‌ای که سوگند یاد می‌کند با این عمل، مضمون سوگند را ایجاد می‌کند و درستی و استواری مطلبی را که بر آن سوگند یاد می‌کند به شرافت و ارزشمندی چیزی که به آن سوگند می‌خورد، پیوند می‌دهد. بنابراین گرچه ممکن است متعلق قسم و مطلبی که گوینده بر آن سوگند یاد می‌کند متصف به دروغ و ناستواری شود، اما نفس سوگند وی امری است که به وجود آمده و قابل تعلق به صدق و کذب نیست.

سوگند در عین انشائی بودن با توجه به متعلقش دو گونه می‌شود: سوگند اخباری و سوگند انشائی.

در سوگند اخباری، قسم بر حادث شدن و وقوع امری در گذشته، حال و یا آینده است که سوگند خورنده برای تأکید بر آن سوگند می‌خورد؛ اما در سوگند انشائی قسم به انجام فعلی در آینده تعلق می‌گیرد که سوگند خورنده به آن ملتزم می‌شود (فضل‌الله، ۱۴۱۷، ص ۲۰). بنابراین با

توجه به اقسام سوگند می‌توان گفت سوگند نوعی تأکید بخشی بر صحت و یا بیان اهمیت موضوع و نوعی التزام بخشی است و به هیچ‌وجه به عنوان منطقی و استدلال برای اثبات صحت و صدق مدعا کاربرد ندارد.

بعضی افراد برای این که هر حرف کوچک و بزرگ خود را به طرف مقابل بقبولانند، به جای استفاده از دلیل و منطقی از سوگند خوردن استفاده می‌کنند. اگر به جای منطقی و استدلال از قسم برای اثبات حرفی استفاده شود، نوعی مغالطه و ادعای بدون استدلال است. قرآن می‌فرماید: «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَعْيُنِهِمْ لَا يُبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدَاءٌ عَلَيْهِمْ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (نحل: ۳۸)؛ و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد بر نخواهد انگیخت.

آری، انجام این وعده بر او حق است، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. در شأن نزول این آیه آمده است یکی از مشرکین به مسلمانی مبلغی قرض داد و بعد از مدتی تقاضای قرض خویش را نمود. شخص مسلمان ضمن درخواست مهلت، مشرک را به امیدواری بعد از مرگ نوید داده بود. مشرک به وی گفت: تو گمان می‌بری که بعد از مرگ زنده خواهی شد ولی من سوگند یاد می‌کنم که کسی بعد از مرگ زنده نمی‌شود. موضوع مشاجره آنان به رسول خدا (ص) رسید و این آیه نازل گردید (طبرسی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۲۵۹).

نکته قابل ذکر این است که نباید در اثبات یک مطلب روی سوگند طرف مقابل حساب کرد. سوگند، مطلوب نیست مگر در بحث حقوقی در موارد مذکور در شرع و حقوق. قرآن کریم می‌فرماید: «وَ لَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ» (قلم: ۱۰)؛ و از هر فرومایه عیب‌جو که بیهوده سوگند می‌خورد پیروی نکن.

۲-۷. خودبرتربینی عقلی

انسان‌ها گاهی آن‌قدر دچار غرور می‌شوند که تصور می‌کنند عقل بالاتری نسبت به سایر افراد دارند و هرچه آنان فکر می‌کنند درست است و لاغیر؛ بنابراین اگر کسی تفکری خلاف تفکر آنان داشت حتماً در اشتباه است. اگر شخص در مقام استدلال بخواهد درستی سخن خود را با استناد به برتری عقل و فکر خود نسبت به سایرین اثبات کند دچار مغالطه «خودبرتربینی عقلی» شده است.

اگر کسی نسبت به رأی، عقل و علم خود حالت عجب و خودبرتربینی داشته باشد، از سؤال پرسیدن و مشورت خواستن و استفاده علمی بردن از دیگران محروم می‌ماند. نتیجه این می‌شود که استبداد نظر پیدا کرده و چه بسا به رأی ناصواب و خطائی که پیدا نموده، اصرار هم بورزد و



به همین دلیل به نظر دیگران اعتنا نکنند، پند کسی را نپذیرد و فکر دیگران را کوچک و حقیر شمارد و آنان را نادان ببیند. در این صورت اگر نظر فاسدش، در خصوص امری دنیوی باشد به خود زیان رسانده و رسوا می‌شود و اگر در خصوص مقوله‌ای دینی و الهی باشد، خصوصاً در امری از اصول عقاید، بی‌شک گمراه شده و به هلاکت خواهد افتاد(نراقی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۴۶).

قرآن سخن این‌گونه افراد را این‌طور بیان می‌فرماید که: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَّوْنَا إِلَيْهِ وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِيْفًا قَدِيمٌ» (احقاف: ۱۱) کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: «اگر اسلام چیز خوبی بود، هرگز آنان در پذیرش آن بر ما پیشی نمی‌گرفتند. عده‌ای از مشرکین می‌گفتند، ما عزیزتر هستیم و اگر در دین اسلام خیری وجود می‌داشت، فلان و فلان بر ما سبقت نمی‌جستند و اسلام نمی‌آوردند.

افراد خودبترتربین، برای خود کمالاتی را در نظر می‌گیرند و از همه انتظار دارند که اعمال و رفتار آنان را الگو قرار دهند، هر آنچه را که آنان می‌پسندند، دیگران نیز پسندند و آنان را مدح و ستایش کنند. این افراد کمالات و امتیازات دیگران را نادیده می‌گیرند و توانایی‌های خود را به رخ این و آن می‌کشند. آن‌ها ظرفیت شنیدن انتقاد و ایراد را ندارند و اگر کسی از آنها ایراد بگیرد، ناراحت می‌شوند. این نوع از عجب و خودبترتربینی زشت‌ترین نوع عجب است زیرا خطای فکری شخص، به‌نظرش زیبا می‌نماید. چه آنکه همه‌ی اصحاب بدعت‌ها و ضلالت‌ها و فرقه‌های باطل به‌دلیل خودبترتربینی عقلی به آراء و عقاید خود اصرار می‌ورزند و نسبت به دید و نظر خود، اعجاب و دل‌بستگی دارند(نراقی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۶۶).

«فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (مؤمنون: ۵۳)؛ آنها کارهای خود را در میان خویش به پراکندگی کشاندند، و هر گروهی به راهی رفتند و عجب اینکه هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند. درواقع هرکه هوس‌ها و شبهه‌ها او را به نظر و عقیده‌ای رسانده است، مسلک و فکر و طریق خود را حق می‌داند و به داشتن آن خوشحال و راضی است.

درمان این نوع خودبترتربینی بسیار دشوار است؛ زیرا کسی که دچار این نوع از خطای فکری است، از اشتباه خود غافل است و نسبت به آن جهل دارد چه اگر به خطای خود پی می‌برد می‌توانست آن را کنار بگذارد. بنابراین به‌صورت اجمالی درمان این مسأله آن است که انسان نظر و رأی خود را خالی از اشکال ندانسته و به آن مغرور نشود مگر اینکه برهانی قاطع از عقل و یا حجتی از نقل نسبت به نظر و دیدگاه خود داشته باشد که هیچ شک و شبهه‌ای به آن راه پیدا نکند که آن نیز محتاج شناخت و دور ساختن خود از انواع خطاهای فکری است(نراقی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۶۷).

نتیجه گیری

در این نوشتار از قرآن، به عنوان یک معجزه و کتاب الهی که خطا و اشتباه در آن راه ندارد، برای تشخیص و معرفی انواع دیگری از مغالطه بهره گرفته شده است. بسیاری از انواع مختلف مغالطه‌ای که در کتب مغالطات هست در تفکر مخالفان و کافران قابل تشخیص است، به طوری که حتی می‌توان در بین آن‌ها مغالطه‌های جدیدی را نیز تشخیص داد، آنها را به شکل قاعده درآورد و به انواع مغالطات مرسوم اضافه کرد.

از جمله مغالطه‌های دیگری که با تأمل در آیات قرآن می‌توان به آن‌ها دست یافت، عبارتند از مغالطه‌های: استبعاد، حقیقت و مجاز، یقین و گمان، بود و نمود، برچسب، سوگند و خودبرتربینی عقلی. به علاوه بسیار مفید است طی پژوهشی همه‌ی مغالطه‌هایی که در قرآن وجود دارد دسته‌بندی شده و در یک کتاب گردآوری شود و یا مغالطات موجود در هر سوره را بررسی کرده و در قالب مقاله ارائه داد.

کتاب‌نامه:

قرآن کریم.

- ابن سینا، (۱۳۷۳ش)، *برهان شفاء*، ترجمه و پژوهش مهدی قوام صفری، تهران: فکر روز.
- توانایی، محمدحسین؛ بهاء‌الدینی، فرخنده (۱۳۸۸ش)، «بررسی مفهوم ظن و گمان در قرآن کریم»، *فصلنامه علمی- پژوهشی علوم اسلامی*، سال چهارم، شماره ۱۵، صص ۱۹۴-۱۷۷.
- ثقفی تهرانی، محمد (۱۳۹۸ق)، *تفسیر روان جاوید*، چاپ سوم، تهران: انتشارات برهان.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق)، *الصحاح*، بیروت: دارالعلم.
- حاجی اسماعیلی، محمدرضا؛ کمالوند، پیمان؛ رحیمی، سجاد (۱۳۹۲ش)، «نقش پیش فرض‌ها و پیش فهم‌ها در تفسیر قرآن کریم از منظر آیت‌الله جوادی آملی»، *دو فصلنامه مطالعات قرآن و حدیث*، سال ششم، شماره دوم، صص ۱۰۱-۷۹.
- خرقانی، حسن (۱۳۸۰ش)، «درآمدی بر بحث سوگند در قرآن»، *فصلنامه الهیات و حقوق*، شماره ۱، صص ۵۵-۳۹.
- خندان، علی اصغر (۱۳۹۶ش)، *مغالطات*، چاپ سیزدهم، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- ذوقی، امیر (۱۳۹۲ش)، «نگره‌ای جدید درباره انسجام متنی سوره‌های قرآن کریم»، *دو فصلنامه مطالعات قرآن و حدیث*، سال ششم، شماره دوم، صص ۱۷۵-۱۵۱.

شریعتی سبزواری، محمدباقر (بی تا)، *مناظره و تبلیغ؛ فن مناظره، مجادله، مغالطه و خطابه*، تهران: بنیاد فرهنگي حضرت مهدی موعود (عج).

ضیاء، موحد (۱۳۸۸ش)، «پای سخن منطق»، *خردنامه همشهری*، شماره ۳۲.

طباطبائی، محمدحسین (۱۳۶۳ش)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
طبر سی، فضل بن حسن (۱۳۹۰ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تالیف محمد بیستونی، مشهد: آستان قدس رضوی.

طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸ش)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلام.

عارف، رضا (۱۳۹۴ش)، *مغالطه پژوهی نزد فیلسوفان مسلمان*، چاپ دوم، تهران: بصیرت.

فارابی، محمد بن محمد (۱۴۱۰ق)، *المنطقیات*، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

فضل الله، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، *الیمین و العهد و النذر*، بیروت: دار الملائک.

قرائتی، محسن (۱۳۸۳ش)، *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ش)، *الکافی*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۹ش)، *مجموعه آثار*، تهران: صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۵۳ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

منتظری مقدم، محمود (۱۳۸۷ش)، *منطق*، چاپ دوم، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

موسوی همدانی، سید محمدباقر (۱۳۷۴ش)، *ترجمه تفسیر المیزان*، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

نبویان، محمود (۱۳۸۵ش)، «مغالطات»، *معرفت فلسفی*، سال سوم، شماره سوم، صص ۱۵۶-۱۰۹.

نراقی، مهدی (۱۳۸۵ش)، *جامع السعادات*، ترجمه کریم فیضی، قم: انتشارات قائم آل محمد.

وایت، جمی (۱۳۹۵ش)، *مغالطه راهنمای درست اندیشیدن*، ترجمه مریم تقدیسی، تهران: ققنوس.

Kelley, David. (1949), *The Art of Reasoning*, New York: W. W. Norton & Company, Forth edition.